

ماهیت‌شناسی فقهی هبه، هدیه و جایزه؛ تفاوت‌ها و اشتراکات

یاسر تک‌فلاح *

مجتبی مصلح **

علمی - پژوهشی

چکیده

«هبه» در معنای عام خودش از جمله موضوعاتی است که از دیرباز، مورد ابتلای عموم مردم بوده است. با ظهور اسلام «هبه» به‌عنوان عقدی مستقل شناخته شد و شارع مقدس، احکام و شرایطی را برای آن قرار داده است. پژوهش حاضر در صدد تحدید موضوعات فقهی هبه، هدیه و جایزه و رابطه این عناوین با یکدیگر است. این تحقیق به منظور دستیابی به این فرضیه صورت‌گرفته که اگرچه این عناوین ماهیت مشترک داشته و بعضاً به جای یکدیگر به کار برده می‌شوند، لکن شناخت این عقود در مقام اثبات، نیاز به قیودی دارد که با بررسی این قیود مشخص می‌شود که هدیه و جایزه معنایی اخص از هبه دارند. هدف از این پژوهش، مرزبندی دقیق این عناوین فقهی و رابطه آنها با یکدیگر است تا احکام و شرایط هر کدام به‌درستی بر این موضوعات منطبق شود. این مقاله با روش کتابخانه‌ای به جمع‌آوری اطلاعات پرداخته و روش تجزیه و تحلیل داده‌ها توصیفی - تحلیلی است که با جمع‌آوری نظرات لغوی‌ها و فقها، ماهیت و قیود این عقود بررسی شده و در نهایت نتایج پژوهش تحلیل و ارائه شده است.

کلید واژه‌ها: هبه، هدیه، جایزه، عطیه، نحلہ

تاریخ وصول: (۱۴۰۱/۰۳/۱۳) تاریخ پذیرش: (۱۴۰۲/۰۳/۱۷)

* استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه علامه طباطبائی (ره)، تهران، ایران. y.takfallah@atu.ac.ir

** دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسؤول)
m.mosleh@ut.ac.ir

۱- طرح مسئله

یکی از اقسام عقودی که فقهای شیعه در معاملات از آن بحث می‌کنند، «هبه» است. فقهای امامیه «هبه» به معنای عام را به «تملیک بلاعوض مال به دیگری» (آل کاشف الغطاء، ۱۳۵۹، ۵۹/۲) تعریف کرده‌اند که این معنا شامل صدقه، هدیه و ... می‌شود و مترادف با معنای لغوی است. اما برای تمیز «هبه» به معنای خاص آن از دیگر عقود، نیاز به قیود دیگری است که فقها به بررسی آن پرداخته‌اند. لکن در کلام فقها بحثی مستقل و تفصیلی از ماهیت «هدیه» و «جایزه» و تفاوت این عناوین با یکدیگر دیده نمی‌شود.

در ابواب مختلف فقهی دیده می‌شود که فقهای شیعه همواره تلاش داشته‌اند که با تعریفی جامع و مانع موضوعات فقهی را از هم تمیز دهند و تا حدود زیادی نیز موفق به این امر بوده‌اند. لکن در برخی ابواب، این خلأ احساس می‌شود که شاید به جهت روشن بودن این عناوین فقهی نزد آنها و یا کم‌اهمیت بودن آن نزد ایشان و یا جهات دیگر؛ آن‌طور که شایسته و بایسته می‌نماید به بررسی عناوین مشابه و تمیز آن عناوین از یکدیگر نپرداخته‌اند. حال آنکه با گذشت زمان و بروز مسائل مستحدثه و همچنین در معرض بیشتر قرار داشتن این عناوین نسبت به گذشته، این نقیصه بیش از پیش احساس می‌شود، لذا لازم است که به بررسی تفصیلی هر کدام از این عناوین پرداخته شود.

در این زمینه، مقاله‌ای به تألیف مریم سید حاتمی و علی حاجی‌زاده (۱۳۹۶) با عنوان «ویژگی‌های عقد هبه و تفاوت آن با عناوین مشابه» که در همایش ملی علوم انسانی ارائه شده است، شبیه‌ترین عنوان به موضوع پژوهش پیش‌رو بود. نویسنده در این مقاله، هبه را با عناوین بیع، وصیت، صلح، هدیه و صدقه؛ با رویکردی حقوقی و به نحو اجمالی مقایسه کرده است. لکن ضرورت دارد که این مقایسه به نحو تفصیلی با شبیه‌ترین عناوین به هبه نظیر هدیه و جایزه با تمرکز بر رویکرد فقهی که منشأ قوانین حقوقی است صورت بگیرد. این پژوهش به دنبال این است که به طور تفصیلی ماهیت «هبه» را تبیین کرده و با کنکاش در عناوین مشابه همچون «هدیه» و «جایزه»؛ وجوه افتراق و اشتراک این عناوین را در لغت و کلمات فقها بررسی کرده و در نهایت به برخی از آثار و ثمراتی که مترتب بر تبیین و تحدید این موضوعات می‌شود، اشاره‌ای داشته باشد.

۲- مفهوم شناسی

۲-۱ مفهوم هبه

هبه از ماده «وهب» و جمع آن «مواهب» و «هبات» است. برخی هبه را به «بخشیدن و قراردادن دارائی خود به دیگری بدون عوض و چشمداشت» معنا کرده‌اند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۸۸۴؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ۸۰۳/۱؛ فیومی، ۱۴۱۴، ۶۷۳). در روایتی از حضرت رسول اکرم (ص) نقل شده است: «من هبه را قبول نمی‌کنم مگر از سه گروه: قرشی، انصاری و ثقیفی» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۸۰۳/۱). به کسی که زیاد بخشش و اعطا می‌کند «وهّاب» می‌گویند و به همین جهت «وهّاب» از صفات خداوند باری تعالی است. به هبه کننده «واهب»، به هبه شده «متهب» و «موهوب له» و به مال مورد هبه «موهوب» گفته می‌شود (باقری و دیگران، ۱۳۹۸، ۳۰). در اصطلاح نیز مشهور فقها «هبه» را به تملیک عین به صورت مجانی و بدون عوض تعریف کرده‌اند و این همان هبه به معنای اعم است که شامل صدقه و سکنی و غیر آن می‌شود و این معنا مترادف با معنای لغوی است ولی معنای خاص آن که در مقابل اخوات خود مصطلح است، احتیاج به قیدهای خارج کننده دیگری دارد (موسوی، بی تا، ۵۶/۲).

«نَحْلَةٌ» به کسر نون - که برخی به ضم نون نیز تلفظ کرده‌اند (ابن درید، ۱۹۸۸، ۵۶۹/۱) - از ماده «نحل» است که معنایی مشابه با «هبه» دارد. «نحل» به «عطیه و هبه ابتدائی که بدون عوض و بدون استحقاق داده می‌شود» معنا شده است (ابن اثیر، ۱۳۶۷، ۲۹/۵). دیگری نیز آن را به اعطا بدون عوض معنا کرده است (زمخشری، ۱۹۷۹، ۶۲۳). برخی مفسرین قرآن «نَحْلَةٌ» در آیه شریفه «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نَحْلَةً» (نساء: ۴) را به این معنا گرفته‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۴: ۱۶۹). برخی قید «بطیب نفس» را نیز به معنای آن اضافه کرده‌اند (مطرزی، ۱۹۷۹، ۲۹۲/۲). معنای دیگر «نَحْلَةٌ» عطا و بخشش مطلق می‌باشد که در این صورت مترادف با «عطیه» است (فیروزآبادی، ۱۴۱۵، ۶۲۲/۳؛ ابن سیده، ۱۴۲۱، ۳۴۳/۳).

۲-۲ مفهوم هدیه

«هَدِيَّة» از ماده «هدی» و جمع آن «هدایا» است. برخی آن را به «تحفه و مرحمتی که به کسی داده می‌شود» معنا کرده‌اند (ابن سیده، ۱۴۲۱، ۳۷۳/۴؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ۳۵۷/۱۵) و دیگری

هدیه را مختص به لطفی می‌داند که بعضی از مردم به بعضی دیگر می‌بخشند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۸۴۰). در قرآن کریم نیز «هدیه» به همین معنا به کار برده شده است.^۱ برخی نیز آن را به معنای عطیه مطلقه معنا کرده‌اند (عبدالمنعم، بی‌تا، ۴۵۲/۳). به هدیه دهنده، «مُهدی» و به دریافت کننده آن «مُهدی الیه» می‌گویند. برخی فقها نیز در تعریف آن گفته‌اند: «به مالی که به شخص دیگری بخشیده می‌شود و یا جهت اکرام برای او ارسال می‌شود هدیه می‌گویند. هدیه غالباً برای شخص دیگری ارسال می‌شود و معنایی غیر از عطیه دارد. البته گاهی تسامحاً هدیه در مورد عطیه نیز به کار برده می‌شود» (آل کاشف الغطاء، ۱۳۵۹، ۶۱/۲) که این معنا از هدیه در کلام فقها، مترادف با معنای لغوی است مگر اینکه در معنای لغوی قید ارسال، اخذ نشده است.

۲-۳ مفهوم جایزه

جایزه از ماده «جوز» و جمع آن «جوایز» است. «جایزه» را به معنای «عطیه» یعنی بخشیدن معنا کرده‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۳۲۷/۵) و «عطیه» که از ماده «عطو» است و جمع آن «عطایا» و «أعطیة» می‌باشد به «اسم لما يُعطى» معنا شده است (ابن منظور، ۴۱۴، ۶۹/۱۵) یعنی آنچه که به شخص بخشیده می‌شود را «عطیه» می‌گویند. اما برخی نیز «عطیه» را به «هبه» معنا کرده‌اند (حمیری، ۱۴۲۰، ۴۶۰۶/۷). برخی لغت‌شناسان بعد از اینکه «جایزه» را به «عطیه» معنا کرده‌اند این نکته را نیز اضافه کرده‌اند که اصل کاربرد «جایزه» در جایی بوده که فرماندهی از سپاه، در مقابل نه‌ری که بین سپاه او و دشمن بوده می‌ایستاده و خطاب به سپاهیان خود می‌گفته: «من جاز (عبور کند) هذا النهر فله كذا و كذا» (ابن درید، ۱۹۸۸، ۱۰۴۰/۲؛ مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴، ۳۶/۸؛ ابن سیده، ۱۴۲۱، ۵۲۱/۷). برخی فقها در تعریف «جایزه» گفته‌اند: «اعطا و بخششی است از جانب سلطان یا والی او یا مانند آنها - که یک نحو علوّ در او وجود داشته باشد - که به جهت عمل یا صفتی که انجام می‌دهد به شخص داده می‌شود» (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ۱۵۹/۱)؛ لذا با این تعریفی که ایشان از «جایزه» بیان کرده‌اند به نظر می‌آید تفاوتی بین معنای لغوی و اصطلاحی وجود ندارد مگر در جایی که «جایزه» به معنای «مطلق عطیه» به کار برده شده باشد که در این صورت، معنای اصطلاحی آن اخص از معنای لغوی است.

^۱ وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ (نمل: ۳۵).

در برخی استعمالات لفظ «صله» به معنای «جایزه» به کار برده شده است. «صله» از ماده «وصل» است که آن را به «جایزه»، «عطیه» و «هبه» معنا کرده‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۷۲۸/۱۱؛ ابن اثیر، ۱۳۶۷، ۱۹۳/۵). در سخنی از جابر آمده است که «إِنَّهُ اشْتَرَى مِنِّي بَعِيرًا وَ أَعْطَانِي وَصَلًا مِنْ ذَهَبٍ» «وصل» به معنای «صله» است و در این روایت به عطیه معنا شده است، گویی چیزی است که متصل به خریدار می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۷۲۸/۱۱).

۳- ماهیت هبه، هدیه و جایزه

با بازخوانی آرای فقها در تعریف مفاهیم این عناوین، ملاحظات کلی به دست می‌آید که بررسی این موارد و اتخاذ موضع درباره آنها موجب می‌شود که از بروز اشتباه در ماهیت‌شناسی عقود پرهیز شود. بنابراین در بررسی ماهیت این عناوین، ابتدا تعاریف و مناقشات فقها بیان شده و سپس با بررسی این مناقشات، به واکاوی ماهیت این عناوین پرداخته می‌شود.

۳-۱ ماهیت هبه

هر عملی که قلوب مؤمنین را به یکدیگر نزدیک کند و بذر محبت و دوستی بین آنان بکارد و روابط دوستی را محکم کند در نظر شریعت اسلامی، مطلوب و پسندیده است. آن عملی هم که به جهت حیات و زندگی مردم ضروری است، قیام به آن نیز بر آحاد مردم ضروری و لازم است. همانند زکات اموال که خداوند آن را بر مسلمانان واجب شمرده است و فرموده «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِّلْسَائِلِ وَ الْمَحْرُومِ» (معارج: ۲۴ و ۲۵). زیرا از جمله مواردی که در زندگی دنیایی دیده می‌شود وجود افرادی است که در تحصیل معیشت و حتی ضروریات خود نیز دچار مشکل و سختی هستند؛ لذا از جمله فروضی که خداوند بر بندگان واجب کرده است، نجات این افراد از فقر و وجوب اعطا به ایشان است؛ اما زیاده بر آن، نظیر انفاق و بذل مال به دیگری مستحب شمرده شده است و میزان اجر و ثواب آن وابسته به نیت او می‌باشد (و گاهی حتی به سبب نیت می‌تواند معاقب نیز باشد!). از جمله این مستحبات که فقها در کتب فقهی یک باب را به آن اختصاص داده‌اند، «هبه» است که برخی از آن در «کتاب الهبه» سخن گفته‌اند (موسوی، بی‌تا، ۲: ۵۶). برخی نیز هبه و عناوین دیگری نظیر وقف، صدقه و ... - که وجه مشترک همه آنها عطیه و بخشش بودن آن است - را در «کتاب العطايا» بحث کرده‌اند (حلی، ۱۴۲۰، ۴۴۹/۱؛ عمید، ۱۳۸۷، ۶).

برخی عطایا را به سه قسم تقسیم می‌کنند: قسم اول عطیه و بخششی که مؤجل و معلق به وفات است که به آن وصیت می‌گویند. اما قسم دوم عطیه و بخششی که منجز است و معلق به وفات نیست که خود آن بر دو قسم است. یکی آن بخشش مطلق است که اقتضای ملک مطلق را دارد و موجب اباحه انواع تصرفات می‌شود که به آن هبه می‌گویند و دیگری، بخشش مقید است که به آن وقف می‌گویند (حلی، ۱۳۸۸، ۴۱۴).

لکن «هبه» در کلمات فقها به دو معنا به کار برده شده است. برخی فقها به این نکته توجه داشته‌اند (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ۵۶۰/۱۰؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ۱/۱۵۹) و برخی حقوقدانان نیز به این امر واقف بودند (امامی، ۱۳۷۷، ۴۶۲/۲). در معنای عام، به آن عطیه منجز و غیر معوض می‌گویند که مقتضای جواز عموم تصرفات است که هبه به این معنا در کلام برخی فقها دیده می‌شود (حلی، ۱۳۸۸، ۴۱۴) و معنای خاص که تعریف آن خواهد آمد. با این بیان مشخص می‌شود که معنای عام هبه، مترداف با عطیه می‌شود؛ لذا شامل وقف، صدقه، هدیه و جایزه و ... نیز می‌شود. اما معنای خاص آن، مختص هبه مصطلح در «کتاب الهبه» است.

ماهیت موجودات اعتباری از وجود خارجی آنها انتزاع می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲، ۲۶). از جمله موارد ضروری در شناخت ماهیت، توجه به تفکیک حکم از موضوع و عدم خلط آنهاست (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۴، ۴۴ و ۱۲۵). یکی دیگر از نکات مهم در بررسی ماهیت این عناوین، شناسایی عناصر تقییدیه است که به صورت منسجم و منضبط کنار هم چیده شود. منظور از عناصر تقییدی یک مفهوم، عناصری است که درون آن مفهوم و جزئی از آن است به نحوی که اگر آن عناصر نباشند، آن مفهوم نخواهد بود. برای شناسایی عناصر تقییدیه در عقود باید به رفتار متعاقدين دقت کرد و دریافت که آنان در عقد خود چه کرده و بر سر چه توافق می‌کنند (محقق فر، ۱۳۸۷، ۹۹). از همین رو فقها، قیودی را در تعریفات که از عقود شده لحاظ کرده‌اند و بر سر این قیود، مناقشاتی داشته‌اند.

در این پژوهش، تعریفی مرجع قرار داده شده است که نسبت به تعاریف دیگر، قیودات بیشتری در آن لحاظ شده باشد تا با بررسی این قیودات مشخص شود که کدام یک از این قیود، قیود تقییدیه بوده فلذا داخل در ماهیت هبه است و کدام یک، قیود تعلیلیه بوده و خارج از ماهیت هبه است. قانون مدنی در ماده ۷۹۵ هبه را به این طریق تعریف می‌کند: «هبه عقدی است که به موجب آن یک نفر مالی را مجاناً به کس دیگری تملیک می‌کند». اما این تعریف، تعریف جامعی نیست چرا که عقود دیگری

نظیر وصیت و صدقه را نیز شامل می‌شود. لذا به نظر می‌آید تعریفی که برخی از فقها ارائه کرده‌اند تعریف دقیقتری می‌باشد. ایشان در تعریف هبه گفته‌اند: «هبه عقدی است که مقتضی تملیک عین است، بدون عوض و بدون قصد قربت و تملیک در آن تنجیزی است» (حلی، ۱۴۰۸، ۱۷۹/۲؛ حلی، ۱۳۸۸، ۴۱۵). در ادامه به بررسی این قیود پرداخته می‌شود.

الف) عقد:

در توضیح قیود این تعریف گفته شد که «عقد» جنس بعید آن است که شامل جمیع عقود می‌شود و با این قید، فعلی که دال بر این نوع تملیک است، خارج می‌شود، نظیر گذاشتن طعام مقابل مهمان که به آن اباحه می‌گویند نه هبه. همچنین موتی که مقتضی تملک اعیان به سبب ارث می‌شود نیز با این قید خارج می‌شود. حیازت مباحات همچون جمع‌آوری هیزم نیز با قید «عقد» خارج می‌شود. اما با تعریف هبه به «عقد»، اشاره شخص لال نیز داخل می‌شود به خلاف کسی که آن را به «لفظ» تعریف می‌کند (جبعی عاملی، ۱۴۱۳، ۷/۶).

این قید برای شناخت وجودی هبه مناسب است؛ اما وقتی سخن از ماهیت به میان می‌آید، مسئله متفاوت است. تحلیل‌های وجودشناختی، چگونگی وجود یافتن و هستی چیزی را توضیح می‌دهد و در عوض در تحلیل ماهیت‌شناختی از چیستی شیء سؤال می‌شود. در مرحله مفهوم‌شناسی عقود، نباید تحلیل‌های وجود شناختی آن را مطرح کرد و از هستی و چگونگی تکون آنها صحبت کرد (محقق فر، ۱۳۸۷، ۹۶). لذا در بیان ماهیت هبه، فرای وجود داشتن یا نداشتن آن، بایستی به تقرر ذهنی آن پرداخته شود. با بیانی که گذشت مشخص می‌شود که نمی‌توان «عقد» را -که سبب ایجاد هبه است- جزء ماهیت هبه شمرد. به همین جهت است که برخی سبب را در تعریف بیع لحاظ نمی‌کنند و می‌فرمایند: «سبب، مقوم بیع نیست، بلکه معقول نیست که سبب جزء مقومات بیع باشد، همان‌طور که معقول نیست مسبب، مقید به سبب شود، زیرا موجب تقوم شیء بر نفسش می‌شود و این محال است» (موسوی، ۱۳۷۹، ۲۴۴/۱). بنابراین در هبه نیز، قیوداتی نظیر «عقد» یا «ایجاب و قبول» یا «انشای لفظ» نمی‌تواند جزء ماهیت هبه شمرده شود.

ب) مقتضی:

تعبیر «مقتضی» به کار برده شد فلذا منافات ندارد که تملیک عین متوقف بر امر دیگری نظیر «قبض» باشد (نجفی، ۱۴۰۴، ۱۶۰/۲۸). از همین عبارت، مشخص می‌شود که لفظ «مقتضی» داخل در ماهیت هبه نیست؛ زیرا در ماهیت، چستی شیء مورد نظر قرار می‌گیرد، فارغ از وجود خارجی آن. حال اگر وجود خارجی هبه، مشروط به امر دیگری شد به نحوی که تا آن شرایط نباشد، تملیک حاصل نمی‌شود، این قید، خارج از ماهیت هبه است.

ج) تملیک تنجیزی:

با قید «تملیک» عاریه خارج می‌شود؛ زیرا عاریه، اباحه منافع است و نه تملیک و با «تنجیزی بودن» آن، وصیت به اعیان از تعریف هبه، خارج می‌شود؛ زیرا در وصیت، ملک متوقف بر موت است بر خلاف هبه که تملیک آن به نحو منجز است (جبعی عاملی، ۱۴۱۳، ۷/۶).

تملیک از آثار هبه است که فقها آن را در تعریف هبه، ذکر کرده‌اند. آثار عقود بر دو گونه است: آثاری که پیامد تکوینی امر منشأ است و دیگری، آثار غیر تکوینی است که لازم است میان چنین آثاری تفکیک شود. آثار تکوینی در ماهیت می‌آیند برخلاف آثار غیر تکوینی که دخالت آنها در مرحله شناخت ماهیت، اشتباه است (محقق فر، ۱۳۸۷، ۱۰۶). بنابراین واهب که عین موهوبه را به تملیک موهوب له در می‌آورد، قهراً اثر آن نیز بار شده و به امضای شارع نیز رسیده است؛ از آنجایی که این اثر، جزء آثار تکوینی هبه است، در ماهیت آن اخذ می‌شود. در حقیقت برای شناخت ماهیت هبه، باید دید که عرف چه کاری انجام می‌دهد؛ چرا که در موضوع معاملات، شارع به عرف احاله می‌دهد (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۳، ۲۲۷). برخی در اهمیت عرف، آن را به عنوان مایه اصلی حقوق مدنی نام برده‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۷، ۲۰۹). بنابراین با نگاه به عرف مشاهده می‌شود که ایشان تملیک را در هبه، مقوم هبه می‌دانند. در وجود این قید در ماهیت هبه، هیچ کدام از فقها تشکیک نکرده و همه، این قید را از مقومات هبه دانسته‌اند.

اما تنجیزی بودن تملیک، داخل در ماهیت هبه نمی‌باشد. توضیح آنکه یکی از ابزارهای ماهیت-شناسی، شناخت و تشخیص حکم از موضوع است. آنچه که در تصور مقدم است، موضوع و آنچه که مؤخر است، حکم نامیده می‌شود. استنباط موضوع از حکم صحیح نمی‌باشد. به عبارت دیگر، هیچ

حکمی، موضوع خود را بیان نمی‌کند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ۱۹۲). از طرف دیگر، قانون‌گذاران، دخالتی در بیان موضوعات نمی‌کنند و بیان موضوعات را به عهده مردم می‌گذارند تا با اندیشه و عمل خود و آزادی اندیشه و فکر، موضوعات احکام را روشن سازند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۴، ۱۲۳). بنابراین در شناخت عقد هبه، تجیزی بودن تملیک که از احکام هبه است، خارج از ماهیت آن شمرده می‌شود.

د) عین بودن موهوب:

با این قید، اجاره از تعریف هبه خارج می‌شود؛ زیرا اجاره، تملیک منافع است و نه تملیک عین. همچنین عاریه نیز خارج می‌شود؛ زیرا عاریه علاوه بر اینکه اباحه است و نه تملیک، اباحه منافع است و نه تملیک عین (جبعی عاملی، ۱۴۱۳، ۷/۶). برخی به جای این قید، قید «مال» را استعمال کرده‌اند (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ۱۵۹/۱). به نظر می‌آید آنچه در ضرورت به کار بردن کلمه «عین» در تعریف هبه گفته شده است، قابل انتقاد باشد، زیرا اجاره، عقدی است معوض و در واقع مبادله منفعت با مال است و هیچ گاه با هبه که مجانی بودن از اوصاف اصلی آن است، مشتبّه نمی‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ۲۹/۳). بنابراین با قید «تملیک» و «بلاعوض»، عقد اجاره و عاریه از تعریف خارج می‌شود و از این جهت به نظر می‌رسد که نیازی به وجود این قید نیست.

همان‌طور که گفته شد باید میان حیث وجودشناختی و ماهیت‌شناسی تفکیک قائل شد. در ماهیت‌شناسی فرای وجود خارجی آن چیز، به تقرر ذهنی آن پرداخته می‌شود. لذا شروط که در تحقق خارجی عقد مؤثر می‌باشند، از ماهیت عقد خارج‌اند. مشهور فقها عین بودن موهوب را شرط هبه قرار داده و هبه منافع را صحیح نمی‌دانند (اصفهانی، ۱۴۲۲، ۵۲۳؛ موسوی، بی‌تا، ۵۷/۲؛ گلپایگانی، ۱۴۱۳، ۱۳۳/۲). لذا مشخص می‌شود که عین بودن موهوب، داخل در ماهیت هبه نیست؛ زیرا شروط، حیث تعلیلیه می‌باشند بر خلاف اجزاء مفهوم که حیث تقییدیه و داخل در ماهیت محسوب می‌شوند. البته در این میان برخی فقها این شرط را صحیح ندانسته و هبه منافع را نیز صحیح می‌دانند (سبزواری، ۱۴۱۳، ۲۵۸/۲۱) و شاید به همین جهت باشد که برخی تعبیر به «مال» را به کار برده‌اند که شامل منفعت نیز می‌شود (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ۱: ۱۵۹).

ه) بدون عوض:

قید «بدون عوض» بیع را از تحت تعریف خارج می‌کند. زیرا بیع، مقتضی تملیک عین است لکن همراه با عوض. البته عوض در هبه ضروری نیست و گرنه می‌توان در هبه، شرط عوض را کرد که به آن «هبه معوض» می‌گویند (حلی، ۱۳۸۸، ۴۱۵). این قید از مقومات و جزء قیود تقییدیه «هبه» است و بهترین دلیل بر وجود این قید در هبه، فهم عرف است (ایروانی، ۱۴۲۷، ۲۵۷/۲).

گاه هبه با شرط عوض همراه است. نسبت به نافذ بودن شرط عوض و درستی هبه، تردیدی وجود ندارد. ماده ۸۰۱ قانون مدنی نیز به صراحت اعلام می‌کند که: «هبه ممکن است معوض باشد و بنابر این واهب می‌تواند شرط کند که متَّهب، مالی را به او هبه کند یا عمل مشروعی را مجاناً به جا آورد» (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ۱۴/۳) حال نمی‌توان به استناد این شرط، نقض وارد کرد که اگر قید «بدون عوض»، جزء ماهیت هبه بود لازم می‌آمد که در همه اقسام هبه وجود داشته باشد. زیرا از خصوصیات ماهیت این است که بر همه اقسامش صدق کرده و بر آنها حمل شود (میرزای قمی، ۱۴۲۷، ۴۸۴/۱). به عبارت دیگر، ماهیات، استثناً پذیر نیستند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲، ۱۷۵)؛ بنابراین نمی‌توان گفت که در هبه معوض، استثنائاً قید «بدون عوض» وجود ندارد. در نگاه نخستین به قانون مدنی نیز به نظر می‌رسد که مدلول ماده ۷۹۵ منافی و در تعارض با ماده ۸۰۱ قانون مدنی است. زیرا در ماده ۷۹۵ تصریح به مجانی بودن هبه شده است، لکن در ماده ۸۰۱ صریحاً بیان شده است که «هبه می‌تواند معوض باشد». ولی با تعمق و موشکافی، معلوم می‌شود که مخالفت مذکور، صوری و ظاهری است (عمید، ۱۳۸۷، ۱۶).

در پاسخ به این اشکال گفته می‌شود که در هبه معوض، عوض، قید تعلیلیه است؛ لذا جزء ماهیت هبه، شمرده نمی‌شود. بنابراین شرط عوض، خارج از ماهیت هبه است (میرزای قمی، ۱۴۲۷، ۴۸۱/۱؛ خویی، بی‌تا، ۱۴۲/۱؛ خویی، بی‌تا، ۶۴/۲؛ نوین، ۱۳۷۸، ۲۱۸). شاهد این مدعا نیز این است که اگر متَّهب از عمل به شرط تخلف کرد، هبه باطل نمی‌شود؛ بلکه نهایت امر این است که برای واهب، خیار تخلف شرط ثابت می‌شود (انصاری، ۱۴۱۱، ۳۰۹/۱؛ خویی، بی‌تا، ۶۴/۲؛ خوانساری، بی‌تا، ۳۴). به نظر برخی فقها، شرط عوض کردن در هبه معوضه، صرفاً داعی هبه است نه در مقابل هبه

دیگری؛ لذا ذکر عوض به این نحو، منافاتی با مفهوم هبه - که تملیک مجانی و بدون عوض است - ندارد (گلپایگانی، ۱۳۹۹، ۴۲). در تحلیلی دیگر می‌توان گفت معاوضه‌ای که صورت می‌گیرد در واقع معاوضه میان دو هبه یا دو فعل صورت گرفته است نه دو موهوب (آل کاشف الغطاء، ۱۴۲۶، ۱۴۶؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ۱۵۹/۱؛ امامی، ۱۳۷۷، ۴۶۴/۲؛ نوین، ۱۳۷۸، ۲۲۱) و یا اگر بر فرض پذیرفته شود که معاوضه بین دو موهوب صورت گرفته است، انتقال عوض دوم به واسطه ایجاب و قبول در هبه صورت نگرفته است؛ بلکه ناشی از جعل و انشا جدیدی است (میرزای قمی، ۱۴۲۷، ۴۸۱/۱).

مطابق دیدگاه برخی حقوقدانان برای «بخشش»، کافی نیست که مالی از دارایی شخص بدون عوض به دارایی دیگری منتقل شده باشد؛ زیرا در «تملیک مجانی»، قصد بخشیدن و احسان نیز ملحوظ است. لذا به سبب وجود همین قید، قصد بخشش و احسان را نیز ضروری می‌دانند. چرا که تملیک، عملی ارادی است و وصف آن نیز تابع نیت واقعی و انگیزه تملیک کننده است که سرانجام به تراضی منتهی می‌شود و مبنای آن قرار می‌گیرد. بنابراین باید احراز شود که هدف از انتقال مجانی، بخشش و احسان بوده است نه پرداخت دین یا پاداش خدمت و مانند اینها (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ۱۷/۳).

(و) بدون قصد قربت:

قید «بدون قصد قربت» برای این است که صدقه خارج شود (حلی، ۱۳۸۸، ۴۱۵). برخی گفته‌اند تفاوت هبه و صدقه در شرط هر یک از این دو است. به نظر ایشان هر دوی اینها ماهیت به شرط شیء می‌باشند؛ لذا تملیک مجانی به قصد غیر قربت را، هبه می‌گویند و تملیک مجانی به قصد قربت را صدقه می‌گویند. نظر دیگر این است که تباین هبه و صدقه، از نوع تباین ماهیت به شرط شیء و ماهیت به شرط لا می‌باشد. یعنی صدقه، مشروط به وجود قصد قربت است بر خلاف هبه که مشروط به عدم وجود قصد قربت است (اصفهانی، ۱۴۱۸، ۴۹/۴؛ موسوی، ۱۴۲۱، ۵۲/۴). اما برخی نیز هبه را نسبت به قصد قربت، لا بشرط می‌دانند (حلی، ۱۳۸۸، ۴۱۵) بنابراین اگر واهب در هبه قصد قربت کند، اکمل افراد هبه را آورده است (جبعی عاملی، ۱۴۲۲، ۵۳۶). لذا مشخص می‌شود که بنابر هر کدام از این اقوال - که صحت سنجی آن نیاز به پژوهش مستقلی دارد - قید «عدم قصد قربت» داخل در ماهیت هبه نمی‌باشد، بلکه نهایتاً قید ماهیت است و نه خود ماهیت. اما نمی‌توان در بحث

وجودشناختی، هبه را صرف تملیک بدون عوض تعریف کرد، زیرا در این صورت، مقسم تعریف شده است و این تعریف جامع بین هبه، صدقه و هدیه است. به همین جهت است که برخی فقها می‌گویند لازم است که فارق بین مقسم و اقسام آن بیان شود. بنابراین نفس تملیک مجانی بدون قید و شرط مقسم است و این ماهیت اگر به شرط شیء - قصد قربت - باشد آن را صدقه می‌گویند و اگر به شرط لا - عدم قصد قربت - باشد آن را هبه می‌گویند (موسوی، ۱۴۲۱، ۵۲/۴).

حال سؤالی که بایستی به آن پاسخ داد این است که چرا در تعریف عقود و از جمله هبه، این مقدار تفاوت بین تعاریف فقها وجود دارد به نحوی که برخی لفظ انشا و یا ایجاب و قبول را در تعریف لازم شمرده و عده‌ای آن را لازم نمی‌دانند؟ برخی هبه را صرف تملیک بلاعوض تعریف کرده‌اند؛ ولی در مقابل عده‌ای دیگر قیوداتی نیز به آن اضافه نموده‌اند؟

در پاسخ به این سؤال بایستی گفت که عقود و از جمله هبه را می‌توان در سه مقام به آن نگریست: نخست اینکه آن را در مقام تصور و فکر نگاه کرد که این مقام، همان ماهیت آن عقد است. دوم اینکه در نگاهی دیگر می‌توان آن را از حیث تحقق در مقام انشای قولی یا فعلی دید. سوم اینکه می‌توان عقد را به لحاظ تحقق خارجی و حصول آن از حیث ترتب آثار واقعی شرعی و عرفی تعریف کرد و این تحقق خارجی هنگامی است که تمام شرائط آن عقد لحاظ شده باشد (آل کاشف الغطاء، ۱۴۲۶، ۱۴۶). بنابراین بایستی بررسی کرد که فقیه چگونه به آن عقد نگریسته و آن را تعریف کرده است و از همان نگرش و دیدگاه وارد مفاهمه با او شد؛ لذا مهم‌ترین دلیل اختلاف فقها در تعریف عقود، به جهت این سه لحاظ و نگرش به عقد است. در هبه نیز برخی فقها مقام اول را لحاظ کرده و صرف ماهیت آن را در تعریف آورده‌اند (جزائری، ۱۴۱۶، ۱۲/۱؛ سیستانی، ۱۴۱۷، ۴۰۷/۲). برخی دیگر، مقام دوم را لحاظ کرده و آن را به عقد، لفظ یا ایجاب و قبول تعریف کرده‌اند (ایروانی، ۱۴۲۷، ۲۵۷/۲) و عده‌ای نیز مقام سوم را لحاظ نموده و هبه را با توجه به آن تحقق خارجی تعریف کرده‌اند؛ لذا قیوداتی به آن اضافه شده است که نسبت به دیگر عقود متمایز شود (جبعی عاملی، ۱۴۱۳، ۷/۶؛ حلی، ۱۴۰۸، ۱۷۹/۲).

۲-۳ ماهیت هدیه

از جمله سنت‌های شایسته که در اسلام به آن سفارش شده و جزء مکارم اخلاق شمرده شده

است، هدیه دادن و قبول آن است. از رسول اکرم (ص) نقل شده است: «مصافحه کنید و به یکدیگر هدیه دهید، زیرا مصافحه، مودت را زیاد می‌کند و هدیه کینه را از بین می‌برد» (ابن حیون، ۱۳۸۵، ۳۲۶/۲). در روایت دیگری از ایشان آمد «به یکدیگر هدیه دهید؛ زیرا هدیه بدخواهی‌ها را (از دل‌ها) بیرون می‌کشد و کینه‌های دشمنی و نفرت‌ها را برطرف می‌کند» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۲۸۷/۱۷). اکثر فقهای شیعه از هدیه در کتابی مستقل سخن نگفته‌اند؛ اما در «کتاب الهبه»، «کتاب الخمس» و یا در فروعات دیگر به «هدیه» نیز اشاراتی داشته‌اند. برخی هبه و هدیه را به معنای واحد دانسته‌اند (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ۱۷۲/۳)؛ لکن این نظر، خالی از اشکال نیست و مشهور فقها بین این دو فرق قائل شده‌اند. برخی فقها وجود یک قید را در هدیه لازم می‌دانند و آن، اعطا هدیه به قصد اعظام و اکرام و یا جلب محبت مهدی الیه است (طوسی، ۱۳۸۷، ۳۰۳/۳؛ قطب راوندی، ۱۴۰۵، ۲۹۴/۲؛ شبیری زنجانی، بی‌تا، ۸۳۵/۲؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۶، ۳۰۷)؛ اما در هبه، لزوماً این قید وجود ندارد و هبه ممکن است برای ترحم، دفع شر و ... صورت بگیرد. برخی علمای حقوق نیز هدیه را اینگونه تعریف کرده‌اند: «هدیه عبارت از تملیک مالی است از طرف کسی که مقام اجتماعی پایین‌تری دارد به دیگری که مقامش بالاتر از او است به قصد تعظیم و اکرام» (امامی، ۱۳۷۷، ۴۶۲/۲). در این میان برخی دیگر از فقها وجود قید دیگری را نیز در صدق هدیه ضروری می‌دانند و آن حمل هدیه از مکانی به مکان دیگر است (حلی، ۱۳۸۸، ۴۱۴؛ جبعی عاملی، ۱۴۱۳، ۹/۶؛ میرزای قمی، ۱۴۱۳، ۱۸۸/۴) و به جهت وجود همین قید می‌گویند در عقارات که نقل و انتقال آنها ممکن نیست، اطلاق هدیه نمی‌شود؛ بنابراین نمی‌توان گفت «اهدی الیه داراً و ارضاً و عقاراً» بر خلاف هبه که در منقول و غیرمنقول به کار برده می‌شود (عمید، ۱۳۸۷، ۶). لکن به نظر می‌آید اعتبار این قید در صدق هدیه وجهی ندارد؛ بلکه غالباً این‌گونه است که هدیه همراه با انتقال از مکانی به مکان دیگر است؛ اما اینکه صدق آن، متوقف بر وجود این قید باشد، ثابت نیست همان‌طور که در معنای لغوی هدیه نیز این قید اخذ نشده است.

امام صادق (ع) از رسول اکرم (ص) نقل می‌فرماید: هدیه بر سه قسم است: هدیه برای خدا، هدیه به جهت سازش و مسالمت با دیگری و هدیه در عوض هدیه (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۲۸۶/۱۷). بر اساس همین فرمایش است که برخی هدیه را به سه قسم تقسیم کرده و حکم هر قسم را بیان می‌کنند (ابن براج، ۱۴۰۶، ۹۸/۲):

۱- هدیه‌ای که سبب و داعی آن امر ولایت و دین و به قصد قربۀ الی الله باشد. قبول این قسم

از هدیه واجب است و رجوع از آن و عوض قراردادن مقابل آن جایز نیست و اگر کسی آن را قبول نکند، مخالف سنت عمل کرده است. برخی بعد از نقل این کلام، احتمال داده‌اند که مراد ایشان از وجوب، استحباب مؤکد باشد (حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ۱۱۷/۲۲).

۲- هدیه‌ای که به سبب مودّت و دوستی در دنیا داده می‌شود. این قسم از هدیه اگر خالی از وجوه قبح باشد، شایسته است که پذیرفته شود. حال اگر هدیه پذیرفته شود از ملک مهدی خارج می‌شود؛ لکن مادامی که مهدی الیه در آن تصرف نکرده باشد، مهدی می‌تواند به آن رجوع کند.

۳- هدیه‌ای که داعی و انگیزه از آن، عوض گرفتن در مقابل آن است. در این قسم از هدیه، مهدی الیه میان قبول و رد آن مخیر است. لکن اگر قبول کند لازم است که عوضی مثل آن هدیه - بلکه افضل این است که زیاده‌تر از آن - به مهدی عطا کند؛ لذا تصرف در هدیه جایز نیست مگر اینکه عوض آن را بدهد و یا قصد دادن عوض را داشته باشد.

به نظر می‌آید ماهیت هبه و هدیه یکی است و آن، تملیک مجانی و بدون عوض است (ایروانی، ۱۴۲۷، ۲/۲۵۸) و تفاوت، تنها در شرط این دو است و شرط از قیود تعلیلیه بوده و خارج از ماهیت است. اگر تملیک مجانی به قصد تکریم و تعظیم صورت بگیرد آن را هدیه می‌نامند، بر خلاف هبه که نسبت به این قید، اعم بوده و می‌تواند به این قصد و یا به قصد دیگری نظیر دفع شرّ ظالم انجام شود.

۳-۳ ماهیت جایزه

در کتب فقهی از «جایزه» نیز همانند «هبه» به عنوان بحثی مستقل سخنی به میان نیامده است؛ لکن فقها به مناسبت در برخی فروع فقهی ذیل عنوان «جوائز السلطان» از آن سخن گفته‌اند که به نظر می‌آید مراد ایشان از «جوائز» همان معنای لغوی آن است. برخی تخصیص آن به «جوائز» را از باب غلبه دانسته‌اند (انصاری، بی‌تا، ۴۹۲/۱) و شاید جهت غلبه این باشد که مرسوم بود که شاعران با سرودن ابیاتی، سلطان را مدح می‌کرده‌اند و سلطان در عوض به آنان جایزه‌ای می‌داده است. البته این احتمال نیز می‌رود که تخصیص موضوع به جهت روایاتی باشد که در آن تعبیر به «جوائز السلطان» به کار برده شده است (موسوی قزوینی، ۱۴۲۴، ۲/۴۱۳)؛ نظیر روایت امام باقر(ع) که می‌فرماید: «لَا بَأْسَ بِجَوَائِزِ السُّلْطَانِ» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۲۱۸/۱۷). به‌هرحال ظهور کلام فقها در این است که

ایشان از «جایزه» همان معنای خاص لغوی آن را اراده کرده‌اند و به همین جهت است که عده ای بحث را از «جایزه» به مطلق عطیه تعمیم داده اند^۱ (انصاری، ۱۴۱۱، ۲۱۶/۱).

یکی دیگر از فروعات فقهی که در آن از «جایزه» سخن گفته و روایاتی نیز در این خصوص وارد شده است، «کتاب الخمس» است. برخی از فقها می‌گویند که قول اقوی این است که بر هر فایده و مالی نظیر هبه، هدیه و جایزه که به انسان می‌رسد، خمس تعلق می‌گیرد (نجفی، ۱۴۰۴، ۵۶/۱۶). لکن این مسئله، اختلافی است و برخی نیز به عدم وجوب خمس در جوایز فتوا داده‌اند. برخی ذیل همین مسئله، «جایزه» را به «عطا از عالی به دانی» معنا کرده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۴۱۶، ۳۰۷). برخی دیگر «جایزه» را «عطا و بخشش به جهت تشویق بر انجام فعل یا داشتن صفت» معنا کرده‌اند (موسوی خلخالی، ۱۴۲۷، ۱۱۰/۲). در تعریفی دیگر گفته‌اند: «به عطا افضل به مفضول که به‌خاطر خدمت یا کار مهم و متمایزی که مقتضی این است که به جهت این عمل آن شخص از دیگران تمیز داده شود، جایزه می‌گویند» (نجفی، ۱۴۲۷، ۱۶۲). برخی نیز در تعریف آن گفته‌اند: «جایزه عبارت از تملیک مالی است از طرف کسی به دیگری در مقابل عملی که انجام داده است، برای تشویق و جبران زحمات او» (امامی، ۱۳۷۷، ۴۶۲/۲). از تعریف فقها از جایزه می‌توان نتیجه گرفت که «جایزه» در نزد ایشان، معنای اصطلاحی و متفاوتی از معنای لغوی نداشته، بلکه همان معنای لغوی را از آن اراده کرده‌اند.

با فحص در جوامع روایی مشاهده می‌شود که لفظ «جایزه» در ادعیه و روایات نیز به همین معنای لغوی استعمال شده است. در برخی کتب ادعیه آمده است که بعد از اقامه نماز جعفر طیار، دعای خاصی خوانده شود که در بخشی از آن از خداوند باری تعالی می‌خواهیم که جایزه و پاداش ما را رهایی از آتش دوزخ و بخشیده شدن گناهان ما و والدینمان قرار بدهد (طوسی، ۱۴۱۱، ۳۱۳/۱). در روایت دیگری، عید فطر به نام «یوم الجائزه» نامیده شده است. امام باقر(ع) به نقل از حضرت رسول اکرم(ص) می‌فرمایند: «هنگامی که هلال شوال دیده شود، به مؤمنان ندا داده می‌شود که به‌سوی دریافت جوایز خود شتاب کنید که امروز روز جایزه و پاداش شماست» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۳۱۰/۱۰). ایشان در حدیث دیگری فرموده‌اند: «هرکسی روزه ماه رمضان را بگیرد و بر نماز خود محافظت کند و

^۱ جوائز السلطان و عماله، بل مطلق المال المأخوذ منهم مجاناً أو عوضاً ...

... شب قدر را درک کرده است و به واسطه جایزه پروردگار رستگار می‌شود، جوایزی که مانند جوایز بندگان نیست» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۳۰۳/۱۰) مطابق آنچه نقل شده است، زمانی که طفلان مسلم از مأموران ابن زیاد فرار کردند، ابن زیاد برای سر آن دو جایزه تعیین کرد و قاتل آن دو طفل به شوق دریافت آن جوایز سر آنان را از بدن جدا نمود (ابن بابویه، ۱۳۷۶، ۸۷).

جایزه نیز همانند هبه و هدیه، تملیک مجانی و بدون عوض است؛ لذا ماهیت هر سه اینها یکی است. اما جایزه همانند هدیه، مقید به قیدی شده است که خارج از ماهیت آن است و این قید، آن را از هبه متمایز می‌کند. اگر به شخص دیگری در عوض انجام فعل یا داشتن صفتی، مالی عطا شود، آن را جایزه می‌گویند و معمولاً این مال از شخص عالی به دانی عطا می‌شود بر خلاف هبه که مقید به این قید نیست. بنابراین همانطور که برخی حقوقدانان نیز به آن اشاره کرده‌اند، هدیه و جایزه، قسم خاصی از هبه می‌باشند (امامی، ۱۳۷۷، ۴۶۳/۲).

۴- تفاوت‌ها و اشتراکات

همان‌طور که در بحث ماهیات این عناوین بیان شد، ماهیت این سه عنوان یکی بوده و آن تملیک مجانی و بدون عوض است و اختلاف آنها صرفاً در قصد و نیت است. اما به جهت اینکه آثار واقعی شرعی و عرفی بر حقیقت خارجی این عناوین مترتب می‌شود و نه بر تقرر ذهنی آنها، لازم است که تفاوت و اشتراک این عناوین - که تحقق خارجی پیدا کرده است - بیان شود. چرا که از مهم‌ترین مسائلی که بایستی به آن شناخت پیدا شود، تنقیح موضوع است؛ زیرا تا موضوع به‌درستی منقح نشود، نمی‌توان آثار هر کدام از این عناوین را به‌درستی بر آنها مترتب کرد.

۵- ۱-۴ تفاوت و اشتراک هبه و هدیه

«هبه» و «هدیه» در اینکه هر دو نوعی عطا و بخشش محسوب می‌شوند، با یکدیگر اشتراک دارند. لکن در تفاوت آنها اگر به معنای لغوی که در بیان معنای «هبه» و «هدیه» بیان شد، اکتفا شود، هدیه معنایی اعم از هبه دارد. زیرا به هر بخششی «هدیه» می‌گویند، اما «هبه»، نوع خاصی از عطا و بخشش محسوب می‌شود و آن بخشیدن بدون عوض و چشمداشت می‌باشد. لکن برخی در تفاوت «هبه» و «هدیه» مطلب دیگری را بیان کرده‌اند که در نتیجه آن و در کنار معنایی که لغوی‌ها در «هبه» بیان کرده‌اند، دیگر نمی‌توان گفت «هدیه» معنایی اعم از «هبه» دارد؛ بلکه هر کدام از هبه و هدیه، نوع خاصی از عطا و بخشش هستند. گفته می‌شود که هدیه آن بخششی است که برای تقرب

و نزدیک‌شدن به شخص دیگری به او داده می‌شود، بر خلاف هبه که این‌گونه نیست؛ لذا نمی‌توان گفت که خداوند به بنده‌اش هدیه می‌دهد؛ لکن صحیح است که گفته شود خداوند به بنده‌اش هبه می‌کند. در قرآن نیز «هبه» به همین معنا استعمال شده است.^۱ بنابراین گفته می‌شود «أهدى المرؤوس الى الرئيس» و «وهب الرئيس الى المرؤوس» (عسکری، ۱۴۰۰، ۱۶۲). پس طبق نظر ایشان تفاوت هبه و هدیه در این است که به بخشش از عالی به دانی، هبه و به بخشش دانی به عالی هدیه می‌گویند. لکن به نظر حداقل در مورد هدیه نمی‌توان اطلاق آن را مشروط به این قید کرد؛ زیرا نه‌تنها هدیه در بخشش دو فرد مساوی نیز استعمال می‌شود، بلکه به بخشش عالی به دانی نیز اطلاق هدیه شده است. نظیر عطیه‌ای که جبرئیل برای پیامبر(ص) می‌آورد و خطاب به ایشان می‌فرماید: «خداوند به تو سببی از بهشت هدیه داده است» (کوفی، ۱۴۱۰، ۳۲۱). اما در هبه که به بخشش عالی به دانی معنا شده است، شاید بتوان گفت معنای لغوی‌ها از هبه - که آن را به بخشش بدون عوض و چشمداشت معنا کرده‌اند - به همین نکته علو بوده، زیرا شخص عالی در عطا و بخشش خود، توقع عوض و چشمداشت ندارد. در معنای اصطلاحی نیز با تعریفی که فقها از هدیه بیان کردند مشخص می‌شود که «هدیه» اخص از «هبه» است، زیرا هدیه همان هبه می‌باشد، لکن مقید به قصد اعظام و اکرام مهدی الیه است.

۴-۲ تفاوت و اشتراک هبه و جایزه

«هبه» و «جایزه» در اینکه هر دو نوعی، عطا و بخشش عالی به دانی محسوب می‌شوند، اشتراک دارند. اما تفاوت این دو در آن است که جایزه در عوض انجام کاری داده می‌شود؛ اما هبه این شرط را ندارد و ابتدائاً نیز می‌توان چیزی را به شخص بخشید. در کلام فقها نیز جایزه اخص از هبه است، زیرا در واقع جایزه همان هبه‌ای است که به قید «عطا و بخشش عالی به دانی در عوض انجام کار یا داشتن صفتی» مقید شده است. البته گاهی هم دیده می‌شود که جایزه در معنای هبه به کار برده شد که در این صورت معنای آن اعم از جایزه به معنای خاص خود می‌باشد (بصری بحرانی، ۱۴۱۳، ۲۳۴/۴).

۴-۳ تفاوت و اشتراک جایزه و هدیه

«جایزه» و «هدیه» در عطیه و بخشش بودن با یکدیگر مشترک‌اند. اما تفاوت این دو در این است که جایزه، بخشش شخص عالی به دانی است در مقابل کاری که او انجام می‌دهد، بر خلاف هدیه که مقید به این قید نیست و برخی آن را بخشش به قصد تقرب معنا کرده‌اند. لکن طبق قول

^۱ فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (مریم: ۵)

برخی فقها که هدیه را مقید به قید «حمل کردن آن از مکانی به مکان دیگر» می‌دانند، تفاوت دیگری نیز بین این دو ظاهر می‌شود و حال آنکه جایزه از این جهت اعم است و مقید به این قید نمی‌باشد.

۵- آثار و ثمرات

موضوع‌شناسی و تبیین این عناوین، آثار و ثمراتی دارد که با فحص در کتب فقها این ثمرات بیشتر دیده می‌شود. غرض از این عنوان، بیان بی‌ثمر نبودن این پژوهش است که با بیان اختلاف‌نظر میان فقها در احکام هر یک از آن عناوین، این غرض حاصل می‌شود. اما تحلیل و اتخاذ قول صحیح میان این فتاوا، نیاز به یک پژوهش مستقلی دارد که از موضوع این پژوهش خارج است.

۵-۱ جاری شدن احکام مشترک در صورت تشکیک در انعقاد این عقود

اگر در عنوان عقد تشکیک شود و به هر جهت ثابت نشود که آیا عقد مورد نظر، هبه، هدیه و یا جایزه است، در این صورت نمی‌توان آثار مختص به هر کدام از این عقود را بر آن مترتب کرد؛ اما چون این عقود، ماهیت مشترک دارند و هر سه تملیک بدون عوض می‌باشند، آثار مشترک میان آنها، مترتب می‌شود. شاید به جهت ماهیت مشترک میان این سه عقد است که برخی فقها آثاری نظیر اشتراط قبض، بطلان هر یک از این عقود در صورتی که معطی قبل از قبض فوت کند و کراهت در رجوع از اعطا را میان این سه عقد مشترک می‌دانند (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ۱/۱۶۴ و ۱۷۷).

۵-۲ لزوم یا عدم لزوم ایجاب و قبول

برخی فقها ایجاب و قبول لفظی در هبه را لازم می‌دانند و ظاهر کلام اصحاب را اتفاق بر این نظر می‌دانند. اما لزوم ایجاب و قبول در هدیه را امری اختلافی می‌دانند (جعفی عاملی، ۱۴۱۳، ۱۰/۶). لکن برخی دیگر ایجاب و قبول را در هبه لازم نمی‌دانند و می‌فرمایند قول اقوی در هبه، صحت معاطات است. ایشان در هدیه حتی معاطات را نیز لازم نمی‌دانند و ارسال هدیه از جانب مهدی و وصول آن به دست مهدی‌الیه را در صحت هدیه کافی می‌دانند. در جایزه نیز می‌فرمایند که قول اقوی عدم احتیاج آن به عقد لفظی است (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ۱/۱۶۰). بنابراین اختلاف فقها در لزوم یا عدم لزوم ایجاب و قبول و مترتب بر آن، صحت یا عدم صحت معاطات در هبه، هدیه و جایزه؛ ضرورت شناخت این عناوین و تمایز آنها را از یکدیگر نشان می‌دهد.

۳-۵ وجوب یا عدم وجوب خمس

یکی دیگر از ثمرات این بحث، وجوب یا عدم وجوب خمس بر این عناوین است. برخی از باب فتوا یا احتیاط قائل به وجوب خمس در هبه، هدیه و جایزه شده‌اند. لکن برخی وجوب آن را ثابت نمی‌دانند؛ اما با این حال در جایزه تفصیل قائل شده و ثبوت خمس در جایزه خطیر را مطابق با احتیاط دانسته‌اند (نراقی، ۱۴۲۵، ۲۸۲). برخی از فقهای معاصر نیز این تفصیل را در جایزه پذیرفته‌اند (محقق داماد، ۱۴۱۸، ۱۷۹). لذا به جهت وجود این تفصیل بین برخی فقها، لازم است بین جایزه و عناوین مشابه، تمییز داده شود.

۴-۵ نذر و قسم

یکی دیگر از این آثار، مسئله نذر و قسم است. اگر شخصی نذر کند که هبه کند، با دادن هدیه نیز بریء الذمه می‌شود؛ زیرا همان‌طور که بیان شد هدیه قسم خاصی از هبه است. لکن اگر نذر کند که هدیه دهد، فقط با دادن هدیه است که تکلیف از او ساقط می‌شود. در قسم نیز همین سخن می‌آید. مثلاً اگر شخصی قسم بخورد که هبه ندهد، لازم است تمام افراد آن را ترک کند تا حنث قسم نکرده باشد (جبعی عاملی، ۱۴۱۳، ۹/۶). در جایزه نیز همین حکم جاری است، چون همان‌طور که گفته شد، جایزه نیز همانند هدیه قسم خاصی از هبه می‌باشد.

۶- نتیجه‌گیری

با بررسی که صورت گرفت مشخص شد که فقها در تعریف عقود از جمله هبه، در سه لحاظ و مقام متفاوت به عقود نگریسته و آن را تعریف کرده‌اند؛ لذا بایستی با نگرش و دیدگاه هر یک از ایشان، وارد مفاهمه با او شد. برخی مقام تصور و صرفاً ماهیت را لحاظ کرده و برخی عقد را با توجه به تحقق آن در مقام انشای قولی یا فعلی تعریف نمودند. برخی دیگر از فقها نیز عقد را از حیث تحقق خارجی و مقام تصدیق بررسی کرده‌اند. لذا عقد هبه نیز از این روش فقها، مستثنا نبوده و عمده اختلاف در تعاریف ایشان، به این جهت است. البته برخی اوقات نیز فقها از باب مجاز و یا تسامح، این عقود سه‌گانه یا عناوین مشابه دیگری را به جای یکدیگر به کار برده‌اند.

به نظر می‌رسد هبه، هدیه و جایزه ماهیت یکسانی داشته و آن تملیک مجانی و بدون عوض است. لکن تملیک بدون عوض مقسم بوده، اما اقسام آن، یک ماهیت مقید هستند که

بایستی قید آن‌ها مشخص شده و از یکدیگر تمییز داده شود تا موجب تداخل بین مقسم و اقسام نشود. از طرف دیگر، آثار و احکامی که بر عقود مترتب می‌شود، بر آن عقد محقق شده در خارج مترتب می‌شود و نه بر تقرر ذهنی آنها. به جهت همین ماهیت مشترک بین این سه عقد است که در موارد تشکیک بین هر یک از این عقود، آثار مشترک میان آنها مترتب می‌شود. بنابراین تحقق خارجی این عقود، نیاز به تمییز از یکدیگر دارند تا آثار مختص به هر یک از این عقود، به‌درستی بر آنها مترتب شود. هبه در مقام تصدیق، معنایی اعم از هدیه و جایزه دارد. زیرا اگر تملیک مجانی به قصد تعظیم و اکرام صورت بگیرد آن را هدیه می‌گویند و اگر برای انجام‌دادن کاری یا داشتن صفتی به دیگری داده شود، به آن جایزه می‌گویند؛ لکن هبه این قیود را ندارد.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- آل کاشف الغطاء، محمدحسین نجفی، ۱۳۵۹ ق، تحریر المجله، المكتبة المرتضوية، نجف اشرف، چاپ اول.
- ۳- آل کاشف الغطاء، محمدحسین نجفی، ۱۴۲۶ ق، الفردوس الأعلى، مصحح: محمدعلی قاضی طباطبائی، دار أنوار الهدی، قم، چاپ اول.
- ۴- ابن ادریس، محمد بن احمد، ۱۴۱۰ ق، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ دوم.
- ۵- ابن اثیر، مبارک بن محمد، ۱۳۶۷ ش، النهاية فی غریب الحديث و الأثر، مصحح: محمود محمد زاوی و طاهر احمد، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم.
- ۶- ابن براج، عبدالعزیز، ۱۴۰۶ ق، المهذب، مصحح: جمعی از محققین، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
- ۷- ابن درید، محمد بن حسن، ۱۹۸۸ م، جمهرة اللغة، دار العلم للملایین، بیروت، چاپ اول.
- ۸- ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، ۱۳۷۶ ش، الأمالی، کتابچی، تهران، چاپ ششم.
- ۹- ابن حیون، نعمان بن محمد، ۱۳۸۵ ق، دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحکام، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، چاپ دوم.
- ۱۰- ابن سیده، علی بن اسماعیل، ۱۴۲۱ ق، المحکم و المحيط الأعظم، مصحح: عبدالحمید هنداوی،

- دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول.
- ۱۱- ابن منظور، محمد بن مكرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، دار صادر، بیروت، چاپ سوم.
- ۱۲- اصفهانی، سید ابوالحسن، ۱۴۲۲ ق، وسیله النجاه (مع حواشی الإمام الخمينی)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، قم، چاپ اول.
- ۱۳- اصفهانی، محمدحسین (کمپانی)، ۱۴۱۸ ق، حاشیه کتاب المکاسب، مصحح: عباس آل سباع قطیفی، أنوار الهدی، قم، چاپ اول.
- ۱۴- امامی، سیدحسن، حقوق مدنی، ۱۳۷۷، اسلامیه، تهران، چاپ چهاردهم.
- ۱۵- انصاری، مرتضی بن محمدامین، ۱۴۱۱ ق، کتاب المکاسب، منشورات دار الذخائر، قم، چاپ اول.
- ۱۶- ایروانی، باقر، ۱۴۲۷ ق، دروس تمهیدیة فی الفقه الاستدلالی علی المذهب الجعفری، قم، چاپ دوم.
- ۱۷- باقری، عبدالله؛ احمدی، سید محمدصادق؛ مسعود، غلامحسین. تأملی فقهی بر مشروعیت مالیات بر هبه. پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی. سال شانزدهم. شماره ۵۸. ص ۲۷-۵۰. (زمستان ۱۳۹۸).
- ۱۸- بصری بحرانی، محمدامین زین‌الدین، ۱۴۱۳ ق، کلمة التقوی، سید جواد وداعی، قم، چاپ سوم.
- ۱۹- جبعی عاملی، زین‌الدین بن علی (شهید ثانی)، ۱۴۱۳ ق، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، مصحح: گروه پژوهش مؤسسه معارف اسلامی، مؤسسه المعارف الإسلامیة، قم، چاپ اول.
- ۲۰- جبعی عاملی، زین‌الدین بن علی (شهید ثانی)، ۱۴۲۲ ق. حاشیه شرائع الإسلام، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
- ۲۱- جزائری، سید محمدجعفر مروج، ۱۴۱۶ ق، هدی الطالب فی شرح المکاسب، مؤسسه دارالکتاب، قم، چاپ اول.
- ۲۲- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۸۲، فلسفه اعلی در علم حقوق، گنج دانش، تهران، چاپ اول.
- ۲۳- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۸۴، مسائل منطق حقوق و منطق موازنه، گنج دانش، تهران، چاپ اول.
- ۲۴- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۸۶، سیستم شناسی در علم حقوق، گنج دانش، تهران، چاپ اول.
- ۲۵- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۹۳، قوه قدسیه، گنج دانش، تهران، چاپ اول.
- ۲۶- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۸۷، علم حقوق در گذر تاریخ، گنج دانش، تهران، چاپ اول.
- ۲۷- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۸۲، فن استدلال، منطق حقوق اسلام، گنج دانش، تهران، چاپ اول.
- ۲۸- حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ ق، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، مصحح:

- مؤسسه آل البيت (ع)، مؤسسه آل البيت (ع)، قم، چاپ اول.
- ۳۹- حسینی عاملی، سید محمدجواد بن محمد، ۱۴۱۹ ق، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، مصحح: محمدباقر خالصی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
- ۳۰- حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی)، ۱۳۸۸ ق، تذکره الفقهاء، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، چاپ اول.
- ۳۱- حلی، نجم الدین (محقق حلی)، جعفر بن حسن، ۱۴۰۸ ق، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، مصحح: عبدالحسین محمدعلی بقال، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ دوم.
- ۳۲- حمیری، نشوان بن سعید، ۱۴۲۰ ق، شمس العلوم، مصحح: حسین بن عبدالله العمری و دیگران، دارالفکر، دمشق، چاپ اول.
- ۳۳- خوانساری، محمد امامی، بی تا، الحاشیه الأولى علی المکاسب، بی تا. قم.
- ۳۴- خویی، سید ابوالقاسم، بی تا، مصباح الفقاهه (المکاسب)، مقرر: محمدعلی توحیدی، بی تا، بی جا، بی تا.
- ۳۵- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، مفردات الفاظ القرآن، دارالعلم، بیروت، چاپ اول.
- ۳۶- زمخشری، محمود بن عمر، ۱۹۷۹ م، أساس البلاغه، دار صادر، بیروت، چاپ اول.
- ۳۷- سبزواری، سید عبد الأعلى، ۱۴۱۳ ق، مهذب الأحکام، مؤسسه المنار - دفتر حضرت آیه الله، قم، چاپ چهارم.
- ۳۸- سیستانی، سید علی حسینی، ۱۴۱۷ ق، منهاج الصالحین، دفتر حضرت آیه الله سیستانی، قم، چاپ پنجم.
- ۳۹- شبیری زنجانی، سید موسی، بی تا، دروس خارج خمس، مرکز فقهی امام محمدباقر علیه السلام وابسته به دفتر آیه الله العظمی شبیری زنجانی، قم، چاپ اول.
- ۴۰- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ پنجم.
- ۴۱- طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم، ۱۴۱۴ ق، تکملة العروة الوثقی، مصحح: سید محمدحسین طباطبایی، کتابفروشی دآوری، قم، چاپ اول.
- ۴۲- طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۸۷ ق، المبسوط فی فقه الإمامیه، مصحح: سید محمدتقی کشفی، المکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه، تهران، چاپ سوم.
- ۴۳- طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۱ ق، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، مؤسسه فقه الشيعه، بیروت، چاپ اول.

- ۴۴- عبدالمنعم، محمود عبدالرحمان، بی‌تا، معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهیة، بی‌نا.
- ۴۵- عسکری، حسن بن عبدالله، ۱۴۰۰ ق، الفروق فی اللغة، دار الافاق الجدیده، بیروت، چاپ اول.
- ۴۶- عمید، موسی، ۱۳۸۷، حقوق مدنی هبه، مؤسسه فرهنگی نگاه بینه، تهران، چاپ اول.
- ۴۷- فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۱۴ ق، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، مؤسسه دار الهجره، قم، چاپ دوم.
- ۴۸- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، ۱۴۱۵ ق، القاموس المحيط، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول.
- ۴۹- قطب راوندی، سعید بن هبه الله، ۱۴۰۵ ق، فقه القرآن، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، چاپ دوم.
- ۵۰- کاتوزیان، ناصر، ۱۳۷۷، حقوق مدنی- عقود معین، گنج دانش، تهران، چاپ سوم.
- ۵۱- کوفی، فرات بن ابراهیم، ۱۴۱۰ ق، تفسیر فرات الکوفی، مؤسسه الطبع و النشر فی وزارة الإرشاد الإسلامی، تهران، چاپ اول.
- ۵۲- گلپایگانی، سید محمدرضا موسوی، ۱۳۹۹ ق، بلغه الطالب فی التعليق علی بیع المکاسب، چاپخانه خیام، قم، چاپ اول.
- ۵۳- گلپایگانی، سید محمدرضا موسوی، ۱۴۱۳ ق، هدیة العباد، دارالقرآن الکریم، قم، چاپ اول.
- ۵۴- محقق داماد، سید محمد، ۱۴۱۸ ق، کتاب الخمس، مقرر: عبدالله جوادی آملی، دار الإسرائ للنشر، قم، چاپ اول.
- ۵۵- محقق فر، مهدی، ملاحظات فی ماهیت‌شناسی عقود با رویکرد تطبیقی در بیع، پژوهشنامه فقه و حقوق اسلامی، سال اول، شماره دوم، (۱۳۸۷).
- ۵۶- مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، ۱۴۱۴ ق، تاج العروس، مصحح: علی شیری، دارالفکر، بیروت، چاپ اول.
- ۵۷- مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۹ ش، فرهنگ‌نامه اصول فقه، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
- ۵۸- مطرزی، ناصر بن عبدالسید، ۱۹۷۹ م، المغرب، مصحح: محمود فاخوری و عبدالحمید مختار، مکتبه اسامه بن زید، حلب، چاپ اول.
- ۵۹- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۱۶ ق، أنوار الفقاهة - کتاب الخمس و الأنفال، انتشارات مدرسه الإمام علی بن أبی طالب علیه‌السلام، قم، چاپ اول.
- ۶۰- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، ۱۴۰۳ ق، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، مصحح:

- آقا مجتبی عراقی و دیگران، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
- ۶۱- موسوی، سید روح الله (امام خمینی)، بی تا، تحریر الوسیله، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم، چاپ اول.
- ۶۲- موسوی، سید روح الله (امام خمینی)، ۱۴۲۱ ق، کتاب البیع، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران، چاپ اول.
- ۶۳- موسوی خلخالی، سید محمد مهدی، ۱۴۲۷ ق، فقه الشیعۀ - کتاب الخمس و الأنفال، دار البشیر، قم، چاپ اول.
- ۶۴- موسوی قزوینی، سید علی، ۱۴۲۴ ق، ینابیع الأحکام فی معرفۀ الحلال و الحرام، مصحح: سید علی علوی قزوینی و سید عبدالرحیم جزمی قزوینی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
- ۶۵- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، ۱۴۱۳ ق، جامع الشتات فی أجوبۀ السؤالات، مصحح: مرتضی رضوی، مؤسسه کیهان، تهران، چاپ اول.
- ۶۶- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، ۱۴۲۷ ق، رسائل الميرزا القمی، دفتر تبلیغات اسلامی - شعبه خراسان، قم، چاپ اول.
- ۶۷- نجفی، بشیر حسین، ۱۴۲۷ ق، مصطفی الدین القيم، دفتر حضرت آیه الله نجفی، نجف اشرف، چاپ اول.
- ۶۸- نجفی، محمد حسن بن باقر (صاحب جواهر)، ۱۴۰۴ ق، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. مصحح: عباس قوچانی و علی آخوندی، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم.
- ۶۹- نراقی، احمد بن محمد مهدی، ۱۴۲۵ ق، تذکرۀ الأحباب، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
- ۷۰- نوین، پرویز، ۱۳۷۸، حقوق مدتی (۷): عقود معین (۲)، گنج دانش، تهران، چاپ اول.
- ۷۱- هلال، هیثم، ۱۴۲۴ ق، معجم مصطلح الاصول، دارالجلیل، بیروت، چاپ اول.